

متن پرسش

با سلام و احترام یکی از دوستان فایلی رو برای بنده ارسال کرده که البته خودم پاسخ تعدادی از اونا رو می دونم اما اعتقاد دارم ناقصه به همین علت مصدع شما شدم متن ارسال شده برای ینده به شرح ذیل است: علی مع الحق و الحق مع علی وقتی در زمان ابوبکر، ابوسفیان به او پیشنهاد اقدام مسلحانه برای بدست گرفتن قدرت را داد، محکم رد کرد. وقتی شورشیان، خانه عثمان را محاصره کردند و آب را بروی اهل خانه بستند، پسرانش را به محافظت از خانه او گماشت و به اهل آن آب رساند. وقتی مردم، بعد از قتل عثمان، با اصرار شدید و بیسابقه از او خواستند که حاکم شود گفت "مرا رها کنید و سراغ کس دیگری روید، من هم کمکش میکنم". اینطور که برخی میگویند نبود که حکومت را حق خداداد خود بداند و تشکیل آن را تکلیف شرعی خود بشمارد و از هر فرصتی استفاده کند. اول کسی بود که با رای قاطع مردم حاکم شد. بعد از انتخاب شدن به مردم نگفت "به خانه روید و مطیع باشید". گفت "در صحنه بمانید و اظهار نظر و انتقاد به حق کنید که من ایمن از خطا نیستم مگر اینکه خدا نگهم دارد". سعد ابن ابی وقاص، مشروعیت دولتش را نپذیرفت و بیعت نکرد، نه خانه را برسرش خراب کرد، نه در خانه حبسش کرد و نه حتی علیهش سخن گفت و.... طلحه و زبیر، به بهانه حج، مدینه را ترک کردند تا در مکه به عایشه بپیوندند و جنگ راه بیندازند. به آن دو گفت "میدانم حج نمی روید!"; اما با این وجود نه جلو رفتنشان را گرفت، نه به جرم ... در خانه حبسشان کرد، و نه اصلا بر سابقه جهادشان خط کشید و "سران فتنه" خواندشان. شب جنگ جمل، زبیر را صدا زد و با ذکر خاطره برادری سابقشان و سابقه جهادشان با هم در محضر پیغمبر، دل او را لرزاند و از جنگ منصرفش کرد. سلاحش "کلمه" بود. "غلام آن کلماتم که آتش انگیزد". روز جمل، اول سپاه مقابل تیراندازی کردند و یک سرباز او را کشتند. یارانش گفتند شروع کنیم. او گفت نه و سر به آسمان بلند کرد و گفت "اللهم اشهد" (خدایا شاهد باش). سپاه مقابل دومین تیر را انداختند و دومین سرباز او را کشتند. یاران گفتند شروع کنیم. او باز مخالفت کرد و سر به آسمان بلند کرد و گفت "اللهم اشهد". تیر سوم را که انداختند و سومین سرباز او را که کشتند، سر به آسمان بلند کرد و گفت "خدایا شاهد باش که ما شروع نکردیم" آنگاه شمشیر کشید. ماجراجو و جنگ طلب نبود. بعد از جنگ، بر پیکر طلحه گریست و خطاب به او گفت "کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و کشته ترا افتاده بر زمین و زیر آسمان نمی دیدم!". حتی حرمت سابقه جهاد دشمنش را هم نگه داشت. سپس به دیدن عایشه رفت و حرفهای درشت او را تحمل کرد و حالش را پرسید، سپس با ۴۰ زن مسلح روپوشیده (شبه مردان جنگجو!) اسکورتش کرد و به وطنش برش گرداند. با زنان، حتی مجرمانی که اقدام مسلحانه علیه

امنیت ملی کرده بودند، اینطور بود. کسانی که با او جنگیدند را "محارب و منافق و..." نخواند، گفت "برادران مسلمان مایند که در حق ما ظلم کردند!". نگذاشت در جنگ صفین، یارانش جواب شعارهای زشت یاران معاویه را بدهند. گفت "من بدم می آید که شما زشت گویی کنید، بهتر آنست که از کارهایشان بگویید و حال و روزشان را یاد کنید و به خدا بگویید خدایا خونهای ما و آنها را حفظ کن!". در میانه صفین، درست سر بزنگاه و آنجا که بقول مالک اشتر "فقط چند قدم و ضربت شمشیر تا خیمه معاویه مانده بود"، مردم نامردمش دست از جنگ کشیدند، جز سلاح "کلمه" سلاح دیگری بر این نافرمانان نکشید. حتی اختیار جنگش دست مردم بود. به جای مردم تصمیم نمی گرفت و نظر برحق خودش را به مردم تحمیل نمی کرد. وقتی قرار بر مذاکره و حکمیت شد، او خواست که مالک اشتر یا ابن عباس را بفرستد، مردمش مخالفت کردند و ابوموسی اشعری را فرستادند، و او باز رای برحق خودش را به مردم تحمیل نکرد و در عمل میزان را رای مردم قرار داد و جز سلاح "کلمه" به کار نگرفت. خوارج مسلح، در کمال آزادی علیه تظاهرات میکردند، نه گفت از من اجازه بگیرید، نه سرکوبشان کرد. خوارج مسلح، در کمال امنیت در مسجد خدا، وسط نماز جماعت، با صدای بلند برضد او شعار می دادند و او خطاب به خود این آیه را می خواند "فاصبر، ان وعد الله حق". همین! نه شکنجه، نه تجاوز، نه اعدام. میگفت "نباید چیزی را از شما پنهان کنم جز در جنگ". وقتی شنید در مرز کشور تحت حکومتش، مهاجمان خارجی به خانه مردم ریخته اند و غارتگری کرده اند، نگفت "سیاه نمایی نکنید". خودش اپوزیسیون خودش شد و خبر را به مردم گفت و گفت "مرد مسلمان باید از غم این حادثه بمیرد!" بارها خودش مردم را به نظارت بر خودش دعوت کرد و انتقاد از حاکم را تکلیف شرعی مردم دانست! مرحوم مطهری با ذکر شواهدی از گفتار و رفتارش، تلویحا او را "لیبرال" خواند! آنجا که در کتاب "آینده انقلاب" گفت "تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلام هست". مردم که میگفت فقط مسلمانها را نمی گفت. خودش به صراحت گفت که "مردم یا با ما همدین اند یا هممنوع"؛ یعنی حرمت و حقوق همه باید محفوظ باشد. به منصوبانش میگفت "مبادا مانند گرگ درنده به جان مردم بیفتید و خوردنشان را غنیمت شمردید". هیچگاه در خانه مردم را نشکست و حرمت حریم خصوصیشان را، حتی آنجا که دانست بساط فحشا پهن است، نقض نکرد. به قاضی چنان امنیت و استقلالی داده بود که علیه خودش حکم کرد! به از کارافتاده ها مقرری داد. در سفری، وقتی که مردم دنبال مرکبش دویدند، ذوق نکرد، برعکس برسرشان فریاد زد! مردم را خوار نمی خواست. صورتش را نزدیک آتش می برد و می گفت "بچش علی، این سزای حاکمیست که مردم را فراموش کند". خدمات دولتهای قبل را ستود، بویژه برای عمر سنگ تمام گذاشت، نگفت آنها دزد و فاسد و خائن بودند و حق مرا خوردند! به معاویه نگفت "خدا حق حکومت را به من داده". گفت "مردم مرا خواسته اند". بر حاکمان واجب کرد که تا ریشه فقر را نکنند اند همسطح فقیرترین مردم زنگی کنند. در بستر مرگ گفت "مبادا در خون مردم بیفتید و بگویید وای علی کشته شد". در دولتش دزدی که میشد، ۷۰،۸۰ نفر آدم هیچکاره را نمیگرفت سران فاسد را رها کند، ". با اصل کاربها سریع و قاطع و قدرتمند

برخورد می کرد. . علی اینچنین بود. جناب استاد از شما خواهشمندم پاسخ تک تک مقایسه های صورت گرفته را جواب بدید. با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: آری به گفته‌ی علی «علیه‌السلام» حکومت حق مردم است و به هرکس خواستند می‌دهند. مثل نمازخواندن که می‌توانند بخوانند و می‌توانند نخوانند ولی اگر نخوانند معصیت کرده‌اند. انتصاب علی «علیه‌السلام» به جانشینی پیامبر «صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله» بنا به دلایلی که در کتب اهل سنت هست و مرحوم علامه‌ی امینی در الغدیر آن‌ها را نقل فرموده دستوری بود که خدا به مردم داد و مردم آزاد بودند بپذیرند و یا نپذیرند ولی اگر حکم خدا را نپذیرند معصیت کرده‌اند. حضرت علی (ع) در آن‌جایی که باید مردم را متذکر وظیفه‌شان نسبت به جریان غدیر و انتصاب الهی خود می‌کرد کوتاه نمی‌آمد. در جوامع روایی موضوع هست که تحت عنوان «انشدکم الله» که علی «علیه‌السلام» در فرصت‌های مختلف در بین مهاجرین و انصار جایگاه خود را متذکر می‌شدند تا حقیقت در تاریخ گم نشود. جناب طبری در کتاب احتجاج مبتنی بر متون اهل سنت بسیاری از آن روایات را آورده که بنده به عنوان مثال یکی از آن‌ها را خدمتتان اظهار می‌دارم. طبری در کتاب احتجاج در جلد ۱ صفحه‌ی ۱۴۵ می‌گوید: «در ایام خلافت عثمان بن عفان، گروهی از مهاجرین و انصار را دیدم که در جانبی از مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودند و حضرت علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد جلب توجه می‌کرد، آن حلقه در فضائل و امتیازات خودشان بحث می‌کردند، تا اینکه به قریش و فضل و سابقه و هجرت آن پرداخته و استناد به گوشه ای از فرمایشات پیامبر در فضل آنان نمودند که فی المثل فرموده: «رهبران از قبیله قریشند» و نیز: «مردم همه پیروان قریشند و ایشان پیشوای عرب می‌باشند»، و نیز: «به قبیله قریش دشنام مدهید»، و نیز: «نیرو و قوت هر مرد قرشی مانند دو مرد غیر قرشی است»، و نیز: «هر که قصد خواری و ذلت قریش را نماید خداوند او را خوار سازد». [و از مهاجرین سخن به میان آمد، و آنچه در شأن ایشان در قرآن آمده و آنان را بر انصار مقدم داشته، و خلاصه هر ستایشی که خداوند عزّ و جلّ در قرآن و نیز فضیلتی که در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ذکر کردند]. تا اینکه ذکر فضل و سابقه و نصرت انصار به میان آمد، و آنچه در قرآن از ایشان ستایش شده، و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان فرموده [همچون: «انصار محلّ راز و سرّ و امانت منند» و: «هر که انصار را دوست بدارد خدا نیز او را محبوب دارد، و هر که به ایشان بغض ورزد مبعوض خداوند شود»، و: «هیچ فرد مؤمنی به خدا و پیامبر به انصار بغض نمی‌ورزد» و: «اگر تمام مردم به گروه ای‌های مختلف داخل شوند من به گروه انصار می‌روم»]. و در ادامه اشاره به مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه سعد بن معاذ نمودند که فرمود: «عرش خداوند از مرگ سعد به لرزه در آمد» و هنگامی که از یمن پارچه ای‌هایی نزد آن حضرت آوردند که موجب شگفتی همگان شد فرمود: «پارچه ای‌های سعد بن معاذ در بهشت از تمام آنها زیباتر است»، و نیز در فضل حنظله بن اُبی عامر که ملائکه او را غسل دادند، و از عاصم بن ثابت که زنبوران جنازه او

را از قصد سوء دشمن محافظت کردند. و سپس هر کدام از افراد برجسته خود را اسم بردند که فلانی از ما است! فلانی از ما است. و قریش گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حمزه از ما است، جعفر از ما است، عبیده بن الحارث و زید بن حارثه و أبو بکر و عمر و سعد و أبو عبیده و سالم و عبد الرحمن بن- عوف همه از ما می‌باشند. و هیچ فرد معروفی را از قلم نینداخته و همه را ذکر نمودند. و در آن حلقه بیش از دویست مرد نشسته بودند، و در میان ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و أبو ذر و هاشم بن عتبّه و عبد الله بن- عمر و حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر همه و همه حضور داشتند. و از انصار: ابی بن کعب و زید بن ثابت و أبو ایوب انصاری، و أبو هیثم بن تیّهان، و محمد بن سلمه، و قیس بن سعد بن عباده، و جابر بن عبد الله انصاری، و انس بن مالک، و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و أبو لیلی و فرزندش عبد الرحمن کنارش نشسته بود، پسر بچه سپیدروی بلند قامت بی‌ریشی بود، در این هنگام أبو الحسن بصری به‌مراه فرزندش حسن- که او نیز پسر بچه سپیدروی میانه قدی بود- وارد شد، و من به این دو غلام نگریسته و نتوانستم بگویم کدامیک خوش‌تر است جز آنکه حسن بزرگتر و بلند بالاتر بود. و تمام آن جماعت در بحث فرو رفته بودند و این گفتار از صبح تا هنگام زوال ادامه داشت، و عثمان بن عفان در خانه خود غافل و بی‌خبر از گفتار و سخنان آن گروه نشسته بود، و علی بن ابی طالب علیه السلام تنها به این مذاکرات گوش داده نه او و نه هیچ یک از اهل بیتش سخنی نمی‌گفت، و جمعیت به جانب آن حضرت متوجه شده و گفتند: ای أبو الحسن چه چیز شما را از سخن گفتن باز داشته؟ فرمود: همه شما دو گروه مهاجر و انصار هر چه از فضائل خواستید گفتید، و همه بجای خود درست و صحیح بود، ولی از همه شماها می‌پرسم که این فضائل و نیکوئیا و مقاماتی را که مذاکره نمودید آیا از جانب خود شماها و از ناحیه عشیره و قبیله خودتان بوده است یا از ناحیه دیگری؟ گفتند: البته از جانب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او می‌باشد که خداوند متعال به واسطه آن حضرت این همه فضیلت و شرافت را به ما عطا فرموده است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و مهاجر و انصار، آیا به این نکته پی برده‌اید که همه این خیرات که از دنیا و آخرت به آن رسیدید تنها به واسطه ما خاندان بوده است و بس؟ چرا که پسر عموی من رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده: «من و اهل بیت من چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم انواری بودیم، و چون خداوند متعال آدم را آفرید انوار ما را در صلب او قرار داده و وی را به زمین فرستاد، و سپس به صلب حضرت نوح علیه السلام منتقل شدیم، و بعد از جریان طوفان و بعدها هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند این نور در صلب او بود و پیوسته از اصلاّب پاک به ارحام طاهره منتقل می‌گشتیم، و در سلسله نسب و اجداد و جدّات ما واقعه زنائی بهم نرسیده است! در اینجا اهل سابقه و اهل بدر و اهل احد همگی گفتند: آری این سخنان را ما از خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز شنیده‌ایم. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که من نخستین کسی هستم که به خدا و رسول او ایمان آوردم؟ گفتند:

همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که خداوند در چندین آیه از کتاب خود سابق را نسبت به متأخر فضیلت و برتری داده است و هیچ کسی از امت در اسلام و تقدیم ایمان از من سبقت نجسته؟ گفتند: همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید وقتی آیات: **وَ السَّابِقُونَ** **الْأُولُونَ** **مِنَ الْمُهَاجِرِينَ** **وَ الْأَنْصَارِ** **وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** **أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها سؤال شده و فرمود: «این آیات در باره انبیاء و اوصیای آنان نازل شده، و من افضل انبیاء و رسولان خداوند هستم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیاء می‌باشد؟» گفتند: همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید آنجا که آیات: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** **وَ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ** **وَلِيَجْهَ نازل شد مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا این آیات فقط مخصوص برخی از مؤمنان است یا تعلق به همه مردم دارد؟** خداوند پیامبر را مأمور فرمود تا ولات امر آنان را معین فرماید و همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنان گفته است ولایت را نیز بر ایشان تفسیر نماید، و آن حضرت در روز غدیر خم مرا نصب فرمود. سپس خطبه ای بدین شرح ایراد نمود که: «ای مردم خداوند مرا مأمور به انجام کاری فرموده که سینه ام تنگ شده و گمان برده ام که مردم مرا تکذیب نمایند و پروردگار مرا فرموده که یا ابلاغ رسالت کنم و گر نه مرا عذاب نماید» سپس منادی را امر فرمود که ندا کند «**الصلاة جامعة**» (یعنی همه جمع شوند) سپس این خطبه را ایراد فرمود که: ای مردم آیا تصدیق می‌کنید که خداوند عز و جل مولاى من است و من مولاى مؤمنین هستم و من از ایشان به خودشان برترم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: ای علی برخیز، من نیز برخاستم و فرمود: «هر که من مولاى او می‌باشم همانا علی مولاى او است، خداوند دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار». پس سلمان برخاسته و گفت: ای رسول خدا ولایت او چگونه ولایی است؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است، پس هر که من از خودش به او برترم علی نیز از نفس او به خودش برتر است، پس خداوند آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** را نازل فرمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر فرستاده و گفت: **الله اكبر** بر کمال نبوت و دین خدا: ولایت علی پس از من. پس أبو بكر و عمر برخاسته گفتند: ای رسول خدا، این آیات فقط مخصوص علی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت نازل شده است. آن دو گفتند: ای رسول خدا برای ما آنان را بیان بفرما. فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امت می‌باشد، او مولی و سرپرست همه مرد و زن مؤمن پس از من است، سپس فرزندش حسن، بعد حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند، نه ایشان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان فارق گردد تا بر حوض نزد من آیند. اهل مجلس همگی گفتند: همین طور است، همه اینها را ما شنیده ایم و بر آن شاهد بودیم. و برخی گفتند: بطور کلی این مطالب به خاطر ما هست ولی همه اش را بخاطر نداریم، و این گروه که بخاطر

صادقین برادر من علی بن ابی طالب و اوصیای پس از او تا روز قیامتند؟ همگی گفتند: همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که چون در غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خلیفه خود در مدینه منصوب کرد و من عرض کردم برای چه مرا در مدینه می‌گذاری؟ آن حضرت فرمود: «مدینه جز به من و تو روی خوش نمی‌بیند، و جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟» همگی گفتند: همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که هنگام نزول آیه مبارکه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَاَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا آخر سوره حج، سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید این افرادی که شما بر ایشان گواهی و آنان بر مردم کیانند؛ همانها که برگزیده خداوند شده و در کار دین هیچ سختی و حرجی بر آنان نگذارده و پیرو آئین پدرتان ابراهیم می‌باشند؟ فرمود: «از میان امت فقط اشاره به سیزده نفر دارد»، سلمان گفت: برای ما بیان فرمائید ای رسول خدا، پس فرمود: «من و برادرم علی و یازده نفر از اولاد من می‌باشند؟» همگی گفتند: همین طور است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز با ارزش و مهم به ودیعه می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد»، در اینجا عمر غضبناک برخاسته و گفت: ای رسول خدا، آیا منظور تمام اهل بیت شمایند؟ فرمود: نه، مقصود من خلفاء و اوصیای من هستند که اولین ایشان علی است که وزیر و خلیفه من و سرپرست هر زن و مرد مؤمن پس از من است، و پس از او فرزندان حسن و حسین، سپس نه تن از فرزندان پسر حسین باشند، یکی پس از دیگری تا هنگامی که نزد حوض به من برسند، آنان اوصیای من و شهدای بر خلق و حجت‌های خداوند و معادن حکمت، و خزّان علم پروردگار جهان هستند، هر که از ایشان اطاعت کند از خداوند اطاعت نموده و هر که معصیت آنان را کند خدا را معصیت کرده است؟» همگی گفتند: همین طور است. سپس کار سؤال و منا شده و قسم دادن آنان از جانب حضرت امیر علیه السلام ادامه یافت، تا آنجا که هیچ سؤالی نماند جز آنکه همه را بر صدق آن به ذات خداوند سوگند داده و تصدیق گرفتند تا آنکه بیشتر مناقب خود و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرموده بیان داشت و همه جماعت آن موارد را تصدیق نموده و بر حَقانیت آن گواهی دادند. سپس هنگام ختم کلام گفت: «خدایا بر این مردم شاهد باش»، و آنان گفتند: خدایا شاهد باش که ما جز آنچه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده یا توسط افراد مطمئن که آن را از آن حضرت شنیده‌اند نقل نکردیم. فرمود: آیا این حدیث نبوی را تصدیق می‌کنید که فرمود: «هر که پندارد با بغض به علی می‌تواند مرا دوست بدارد؛ دروغ گفته و مرا دوست ندارد» و دست مبارک خود را بر سر من نهاد، و فردی پرسید: این چگونه است؟ فرمود: «زیرا او از من است و من از اویم، هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و

هر که مرا دوست بدارد بی‌شک خداوند را دوست داشته است، و هر که او را مبعوض بدارد نسبت به من اظهار بغض کرده، و هر که نسبت به من بغض ورزد نسبت به خداوند اظهار بغض نموده است»؟ وقتی کلام بدینجا رسید قریب به بیست نفر از برجستگان دو قبیله گفتند: آری همین طور است، و الباقی جماعت ساکت ماندند. حضرت علیّ امیر المؤمنین علیه السلام به جماعت ساکت فرمود: چرا ساکت و خموش ماندید؟ گفتند: این گروهی که نزد ما شهادت دادند از افراد موثق در گفتار و فضل و سابقه‌اند. حضرت امیر علیه السلام گفت: بار خدایا بر آنان گواه باش. در اینجا طلحة بن عبید الله که او را سیاستمدار قریش می‌گفتند معترضانة گفت: با ادعای خلافت ابو بکر و تصدیق یارانش چه کنیم؛ در آن روز که شما را با آن شدت در حالی که بر گردنتان ریسمانی انداخته و همگی اصحاب به شما گفتند: بیعت کن و شما در آن مقام حجت خود را بر ایشان تمام نمودید و ابو بکر مدعی شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرموده: «خداوند منع می‌کند از اینکه نبوت و خلافت را در ما اهل بیت جمع نماید» و آن را عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ تصدیق کردند؟ سپس افزود: تمام آنچه شما فرموده و بدان احتجاج نمودید از سابقه و فضل همه و همه حق است و ما بدان اعتراف می‌کنیم ولی بطوری که این چهار نفر نیز روایت گذشته را تصدیق نمودند خلافت در خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نخواهد گرفت. حضرت امیر علیه السلام پس از شنیدن این کلام غضبناک از گفته طلحه پرده از رازی برداشته و به بیان گفتار نامفهومی از عمر به هنگام مرگ پرداخته و خطاب به طلحه فرمود: به خدا سوگند که هیچ صحیفه‌ای به هنگام ملاقات خداوند در روز قیامت در نزد من محبوبتر از صحیفه‌ای نیست که در آن چهار نفر از مخالفین پیامبر در کعبه هم قسم شده‌اند و پیمان بستند که پس از مرگ پیامبر علیه من با هم متحد شوند تا مانع رسیدن خلافت به من شوند. و دلیل بر بطلان شهادت آنان و آنچه تو گفتی ای طلحه بخدا سوگند همان فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم است که فرمود: «هر که من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است»، پس چگونه می‌شود کسانی که من از ایشان برترم بر من امیر و حاکم باشند؟ و نیز این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که: «جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز نبوت» و چنانچه استثنایی غیر از نبوت بود فرموده بود. و نیز این فرمایش که: «من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مورزید، زیرا ایشان از شما داناترند، و شایسته است که خلیفه جز داناترین ایشان به قرآن و سنت نباشد، همچنان که خداوند فرموده: أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، و نیز فرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، و نیز: اِنَّتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اَنْتَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هیچ امتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به کسی واگذار نکند جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط و تزلزل گذاشته تا هنگامی که خطایشان را جبران کنند»، و

آیا ولایت جز همان امارت است؟ و از جمله دلائل کذب و بطلان روایت گذشته این است که شماها خودتان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از توصیه‌های آن حضرت به من به عنوان امیر المؤمنین سلام کردید، و از جمله حجتهای بر ایشان و بر تو بطور خاص و بر اینکه با تو است یعنی زبیر، و بر امت، و بر سعد ابن ابی وقاص، و ابن عوف، و بر این خلیفه اتان یعنی عثمان این است که: ای گروه شوری ما و شما همه زنده ایم و می بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داده، و این خلاف و ردّ حدیث «عدم جمع نبوت و خلافت در اهل بیت» است، و مگر نتیجه آن جز خلافت است؟ و اگر فکر می کنید که این شوری برای غیر امارت است پس برای عثمان خلافتی نباشد، و در این صورت فقط ما را گفته که در کاری غیر از خلافت مشاوره کنیم، و اگر شوری برای تعیین خلیفه است پس برای چه مرا میان شما داخل نمود؟ بلکه باید اخراج می کرد، و نیز گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را از منصب خلافت خارج نموده و با خبر ساخت که ایشان را در آن هیچ نصیبی نیست؟ و برای چه عمر وقتی یک یک ما را فراخواند به فرزندش عبد الله چیزی گفت و او اینجا حاضر است، تو را به خدا سوگند ای عبد الله که بگویی وقتی خارج می شدی به تو چه گفت؟ عبد الله گفت: حال که مرا به خدا قسم دادی او گفت: اگر جماعت شوری از اصلع قریش (یعنی حضرت امیر علیه السلام) پیروی کنند ایشان را به راه راست و روشن رهنمایی کرده و کتاب خدا و سنت پیامبر را در میان مردم اقامه خواهد کرد. فرمود: ای پسر عمر تو به او چه گفتی؟ گفت: گفتم: چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی؟ فرمود: و او چه پاسخ داد؟ گفت: سخنی گفت: که جنبه خصوصی دارد. حضرت امیر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مطلب را در زمان حیات خود به من گفته بود، سپس در شبی که پدرت وفات نمود نیز در خواب به من فرمود، و هر که آن حضرت را در خواب ببیند چنان است که در بیداری رؤیت نموده باشد. عبد الله گفت: شما را از چه مطالبی آگاه فرمود؟ حضرت علیه السلام فرمود: تو را بخدا سوگند می دهم که اگر همان بود مرا تصدیق کنی! گفت: در این صورت سکوت نمایم. فرمود: وقتی از عمر پرسیدی چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی گفت: آن صحیفه ای که میان خود نگاشته و در کعبه عهد نمودیم. با شنیدن این کلام عبد الله سکوت کرد و حضرت امیر علیه السلام فرمود: تو را به حق رسول خدا سوگند که از جواب من ساکت نشده و آنچه حقیقت است بیان نمائی! سلیم بن قیس گوید: در این حال ابن عمر را دیدم گریه در گلوی او مختنق گشته از هر دو چشمش اشک روان شد. سپس آن حضرت روی به طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد نموده و فرمود: چنانچه این پنج نفر یا چهار نفر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشند دیگر ولایت ایشان بر شما جایز نیست، و چنانچه راست گفته باشند جایز نیست که شما پنج نفر مرا در امر شوری داخل نمایید، زیرا این کار خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ردّ بر آن حضرت می باشد. سپس روی به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟ گفتند: راست گویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده ایم؛ نه در دوران جاهلیت و نه در دوران اسلام. فرمود: پس به خدایی سوگند که ما اهل

بیت را به نبوت و خلافت گرامی داشته، و محمد صلی الله علیه و آله را از میان ما به نبوت قرار داد و پس از او ما را به امامت اهل ایمان اکرام فرمود که جز ما هیچ کس نمی‌تواند از آن حضرت تبلیغ کند، و مقام امامت و خلافت تنها در میان ما به اصلاح رسد، و خداوند هیچ کسی را در امر ولایت با ما شریک و ذی نصیب نگردانیده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم الأنبیاء است؛ و پس از او هیچ نبی و رسولی نیست، و تا روز قیامت مسأله نبوت بدو ختم شده است، و خداوند ما را پس از آن حضرت خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است، و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه ما را قرین خود و پیامبرش فرموده، پس خداوند عز و جل در قرآن، محمد را نبی؛ و ما را از پس وی خلفاء قرار داده است، سپس خداوند تبارک و تعالی رسول خود را مأمور رساندن آن به امت ساخته، و آن حضرت نیز طبق فرمان به ایشان رسانید، بنا بر این کدامیک از ما به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌تریم؟ در حالی که شما خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله- وقتی مرا به ابلاغ سوره براءت به مکه فرستاد- شنیدید که فرمود: «جز مردی از من کسی نمی‌تواند آن را ابلاغ نماید»، شما را به خدا سوگند آیا این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدید! گفتند: آری شنیدیم، گواهی می‌دهیم که ما این سخن را هنگام فرستادن شما برای ابلاغ سوره براءت از آن حضرت شنیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این فردی که شما الحال خلیفه می‌کنید قادر نیست بلکه صلاحیت نداشته و مورد وثوق نیست که صحیفه‌ای هر چند در عرض و طول چهار انگشت را از هیچ فردی علی‌الخصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله به امت ابلاغ نماید تا چه رسد به امامت تمام ملت! و جز من هیچ کسی قادر به تبلیغ احکام دین رسول خدا نیست. پس کدامیک از ما به مجلس و جایگاه پیامبر که فرستاده خدا است شایسته‌تر می‌باشد؛ یا از این جماعت حاضر در مجلس؟ طلحه گفت: ما این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، پس چگونگی این مطلب که جز تو کسی صلاحیت تبلیغ از آن حضرت ندارد را برای ما تفسیر نما؟ حال اینکه بارها و بارها در سخنان آن حضرت شنیده شده که می‌فرمود: «فرد حاضر به فرد غایب رسانده و تبلیغ کند»، نیز در عرفه در حج و داع نیز فرمود: «خدا روشن کند چهره‌ای را که گفتارم را شنیده و بخاطر بسپارد سپس به دیگری رسانده و تبلیغ کند، پس چه بسا حامل فقهی که فاقد آگاهی است، و چه بسا حامل فقهی که به فقیه‌تر از خود می‌رساند، سه چیز است که قلب فرد مؤمن در آنها دچار غلول و خیانت نشود: اخلاص عمل برای خدا، و خیرخواهی برای والیان امر، و ملازمت جماعت ایشان، چرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان» و نیز در چندین مکان فرموده: «باید حاضر به غایب رسانده و تبلیغ کند». پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این مطلب شما مربوط به آن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غدیر خم و در حج و داع به روز عرفه؛ در آخر آن خطبه که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند

شد؛ مانند این دو انگشت سبّابه و ابهام من، زیرا که یکی از آن دو جلوی دیگری است، پس دست تمسک به آن دو زنید تا نه گمراه شده و نه دچار لغزش گردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدّم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مورزید، زیرا ایشان از شما دانانترند». هر آینه خداوند عامه مردم را امر فرمود که «وَجُوبِ اطَاعَتِ اَزْ اِئْمَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَقَانِيَّتِ اَنْ رَا بِهٖ هَمَّكَانَ رَسَانِدَهٗ وَ تَبْلِيغِ كُنُنْدِ، وَ جَزْ دَرِ اَنْ دُو مَوْرِدِ؛ تَبْلِيغِ دِيْغَرِي رَا اَزْ مَرْدَمِ نَخَوَاسْتِ، وَ تَنَهَا عَامَهٗ رَا مَأْمُورِ تَبْلِيغِ عَامَهٗ سَاخْتَهٗ تَا حُجَّتْ بَرِ كَسِي كَه تَمَامِ مَطَالِبِ اَزْ پِيَامِبِرِ بَدُو نَرَسِيْدَهٗ تَمَامِ بَاشَدِ، اِي طَلْحَهٗ مَگَرِ يَادَتِ نِيْسَتِ كَه رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِ حَالِي كَه شَمَا بَدَانِ گُوشِ مِي دَاْدِيْدِ بَهٗ مَن فَرَمُوْدُ: «اِي بَرَادَرَمِ، جَزْ تُو كَسِي دِيْنِ مَرَا اِدَا نَمِي كُنْدِ وَ ذَمَّهٗ اَمِ رَا بَرِي نَمِي سَازَدِ، وَ تَنَهَا تُو دِيْنِ وَ غَرَامَتِ مَرَا پَرْدَاخْتِ نَمُوْدَهٗ وَ بَرِ اَسَاسِ سُنَّتِ مَن جَنَگِ خَوَاهِي كَرْدِ؟» پَسْ چُونِ اَبُو بَكْرِ بَهٗ خَلَاْفَتِ رَسِيْدِ، ظَاهِرَا دِيْنِ پِيَامِبِرِ رَا اِدَا نَمُوْدِ وَ وَعْدَهٗ هَايِشِ رَا عَمَلِي سَاخْتِ وَ تَمَامِ شَمَا اَزْ اُو پِيروِي نَمُوْدِيْدِ بَا اَيْنَكِهٗ بَهٗ شَمَا گَفْتَهٗ بُوْدِ جَزْ مَن كَسِي قَاْدِرِ بَهٗ اَيْنِ كَارِ نَخَوَاهَدِ بُوْدِ وَ اَنَهَا كَه اَبُو بَكْرِ پَرْدَاخْتِ اِدَايِ دِيْنِ اُو نَبُوْدِ وَ عَمَلِ نَمُوْدَنِ بَهٗ وَعْدَهٗ هَايِشِ نَبُوْدِ، وَ هَرِ اَيْنَهٗ پَرْدَاخْتِ اَنْ دِيُوْنِ وَ عَمَلِ بَهٗ اَنْ وَعْدَهٗ هَا كَارِي اَسْتِ كَه اَنْ حَضْرَتِ رَا بَرِي سَازَدِ، وَ فَقْطِ مَأْمُورِيَّتِ تَبْلِيغِ اَزْ پِيَامِبِرِ وَ جَامَهٗ عَمَلِ پُوْشَانْدَنِ بَهٗ تَمَامِ اَنَهَا اَزْ عَهْدَهٗ اِمَامَانِي سَاخْتَهٗ اَسْتِ كَه خُدَاوَنْدِ دَرِ قُرْآنِ اطَاعَتِ اَزْ اَنَانِ رَا وَاجِبِ سَاخْتَهٗ وَ دَسْتُوْرِ بَهٗ وِلَايَتِ اِيْشَانِ دَاْدَهٗ اَسْتِ، هَمَانَهَا كَه اطَاعَتِ اِيْشَانِ قَرِيْنِ اطَاعَتِ خُدَاوَنْدِ بُوْدَهٗ وَ عَصِيَانِ وَ مَخَالَفَتِ بَا اِيْشَانِ مَعْصِيَّتِ خُدَاوَنْدِ مِي بَاشَدِ. طَلْحَهٗ گَفْتِ: خِيَالَمِ رَا رَاْحَتِ كَرْدِي، تَا حَالِ بَهٗ مَعْنِي اَيْنِ كَلَامِ پِيَامِبِرِ نَرَسِيْدَهٗ بُوْدَمِ تَا اَيْنَكِهٗ بَرَايِمِ تَفْسِيْرِ فَرَمُوْدِي، اِي اَبُو الْحَسَنِ خُدَا اَزْ تَمَامِ اَمْتِ مُحَمَّدِ بَهٗ تُو جَزَايِ بَهْشْتِ عَطَا فَرَمَايِدِ، چِيْزِ دِيْغَرِي اَسْتِ كَه مِي خَوَاهَمِ اَزْ شَمَا پِيْرَسَمِ، يَادَمِ هَسْتِ كَه شَمَا پَارْچَهٗ بَسْتَهٗ اِي رَا دَرِ اَوْرَدَهٗ وَ گَفْتِي: «اِي مَرْدَمِ، مَن پِيُوْسْتَهٗ مَشْغُوْلِ غَسْلِ وَ كَفْنِ وَ دَفْنِ پِيَامِبِرِ بُوْدَمِ وَ پَسْ اَزْ اَنْ سَرْگَرَمِ جَمْعِ اَوْرِي قُرْآنِ بُوْدَمِ، پَسْ اَيْنِ قُرْآنِي اَسْتِ كَه بَهٗ صُوْرَتِ مَجْمُوْعِ وَ عَارِي اَزْ هَرِ اِفْتَادْگِي پِيْشِ رُوِي شَمَا اَسْتِ»، وَلِي مَكْتُوْبِ وَ جَمْعِ اَوْرِي شَمَا رَا نَدِيْدَمِ، وَ يَادَمِ هَسْتِ كَه عَمْرُ اَزْ تُو اَنْ قُرْآنِ رَا خَوَاسْتِ وَلِي شَمَا جَوَابِ مَنْفِي دَاْدِيْدِ، وَ پَسْ اَزْ اَنْ عَمْرُ قَانُوْنِي گُذْرَانْدِ كَه اِگَرِ دُو نَفْرِ بَرِ اِيَهٗ اِي كَه نُوْشْتَهٗ اَنْدِ شَهَادَتِ مِي دَاْدِ مَكْتُوْبِ مِي نَمُوْدِ وَ دَرِ صُوْرَتِ شَهَادَتِ يَكِ نَفْرِ اَنْ رَا بَهٗ تَأْخِيْرِ اِنْدَاخْتَهٗ وَ كِتَابَتِ نَمِي كَرْدِ. وَ دَرِ اَنْ اِثْنَا عَمْرِ گَفْتِ- وَ مَن بَهٗ اَنْ گُوشِ مِي دَاْدَمِ- كَه: دَرِ رُوْزِ يِمَامَهٗ گَرْوَهِي رَا مَقْتُوْلِ گَرْدَانِيْدَنْدِ كَه هَمِهٗ اِيْشَانِ قَارِي قُرْآنِ بَهٗ قُرَائَتِي خَاَصِّ بُوْدِ كَه جَزْ اِيْشَانِ كَسِي قُرْآنِ بَدَانِ صُوْرَتِ نَمِي خَوَانْدِ، وَ عَثْمَانِ دَرِ اَنْ جَمْعِي كَه قُرْآنِ كِتَابَتِ مِي كَرْدَنْدِ اَزْ اَنْ مَجْلِسِ بَرْخَاَسْتِ وَ بِيروْنِ رَفْتِ وَ گُوْسَفَنْدِي بَدَانِ جَا اَمْدَهٗ صَحِيْفَهٗ وَ كِتَابِي رَا كَه مِي نُوْشْتَنْدِ خُوْرْدِ وَ اَنْ اَزْ بِيْنِ رَفْتِ، وَ خُوْدِ شَنِيْدَمِ كَه عَمْرُ وَ اَصْحَابِشِ كَه كِتَابَتِ اَنَانِ رَا جَمْعِ مِي كَرْدَنْدِ مِي گَفْتَنْدِ كَه: سُوْرَهٗ اِحْزَابِ مَعَادِلِ سُوْرَهٗ بَقْرَهٗ، وَ سُوْرَهٗ نُوْرِ يَكِ صَدِ وَ شَصْتِ اِيَهٗ وَ سُوْرَهٗ حَجْرِ يَكِ صَدِ وَ نُوْدِ اِيَهٗ مِي بَاشَدِ؛ مَاجِرَا اَزْ چَهٗ قَرَارِ بُوْدِ؟ وَ خُدَا رَحْمَتِ كُنْدِ چَهٗ چِيْزِ مَانَعِ اَزْ اَنْ شَدِ كَه قُرْآنِ خُوْدِ رَا بَرِ مَرْدَمِ عَرْضَهٗ دَارِي، دَرِ حَالِي كَه عَثْمَانِ وَ قَتِي جَمْعِ اَوْرِي قُرْآنِ عَمْرُ رَا گَرَفْتِ اَنْ رَا بَصُوْرَتِ يَكِ مَجْمُوْعِ گَرْدِ اَوْرَدَهٗ وَ مَرْدَمِ رَا بَهٗ سُوِي قُرَائَتِي وَاحِدِ

سوق داد، و مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته و سوزانید؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای طلحه، هر آیه ای که خداوند عز و جل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود به خط من و املائی آن حضرت نزد من محفوظ است، هر حلال و حرام و حد و حکمی از آن و خلاصه هر آنچه که امت تا روز قیامت بدان نیازمندند نزد من کتابت شده به املاء پیامبر و خط من موجود است، حتی دیه خراشیدن صورت. طلحه گفت: یعنی هر چیز کوچک یا بزرگ یا خاص یا عام تا روز قیامت نزد تو مکتوب است؟ فرمود: آری، و جز آن نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مریضی از روی سر هزار باب از علم بر من گشود که هر یک باب آن کلید هزار باب دیگر از علم است، و چنانچه امت اسلام پس از وفات پیامبر از من پیروی کرده و اطاعت می نمود از بالای سر تا زیر پا از تمام مزایا برخوردار می شد، ای طلحه، مگر تو یادت نیست که آن حضرت در زمان مریضی تقاضای دوات و کاغذ و شانه نمود تا مبادا بعد از او امت به گمراهی افتند، و رفیقت (عمر) وقیحانه گفت: رسول خدا هذیان می گوید!! و با این کلام پیامبر به خشم آمده و دست از آن کار کشید؟ گفت: آری من حاضر بودم. فرمود: وقتی شما خارج شدید پیامبر مرا از مضمون آنچه می خواست بنویسد و جماعت عامه را بر آن گواه بگیرد باخبر ساخت که جبرئیل از جانب خداوند به او گفته است که قضای خداوند بر امت تو به اختلاف و تفرقه رقم خورده، سپس کاغذی طلبیده و آنچه قصد کتابت آن را در استخوان شانه داشت بر من املاء فرمود، و سه نفر را بر این کار به شهادت گرفت: سلمان، ابو ذر، مقداد. و نام تمام امامان هدایت واجب الطاعه را تا روز قیامت نام برد، اول نام مرا، سپس دو فرزندم حسن و حسین و با دست به حسن و حسین اشاره فرمود، سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین را نام برد، ای ابو ذر و مقداد آیا همین گونه نبود؟ آن دو برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم بر پیامبر که همین را شنیدیم. طلحه گفت: بخدا سوگند که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «در روی زمین و آسمان نزد خدا هیچ کسی راستگوتر و نیکوکارتر از ابو ذر نیست» و من شهادت می دهم که آن دو جز حق بر زبان نراندند، و تو نزد من از آن دو صادقتر و نیکوکارتری. سپس حضرت علی علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر و سعد و ابن عوف فرمود: از خدا بترسید و پی رضا و خشنودی ایزد مئان رفته و درخواست آنچه نزد او است را بنمائید، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری ترسی به خود راه مدهید. سپس طلحه گفت: می بینم که هیچ پاسخی به سؤال اصلی من در مورد قرآن ندادی آیا آن را برای مردم بیان نمی کنی؟ فرمود: ای طلحه، از سر عمد از آن طفره رفتم، حال تو بگو آیا قرآنی که عمر و عثمان جمع نمودند همه مصحف بود یا قسمتی از آن؟ طلحه گفت: بلکه همه آن بود. فرمود: در این صورت اگر بدان عمل کنید از آتش رهایی یافته و به بهشت روید، زیرا در آن حجت ما و دلیل حق ما و وجوب طاعت ما ظاهر و هویدا است. طلحه گفت: مرا کافی است، همان که قرآن باشد برای من کافی و بسنده است. سپس طلحه گفت: حال مرا از قرآنی که در دست شما است و تأویل آن و حرام و حلال آن، باخبر فرما، که آن را پس از خود به که می دهی و صاحب آن کیست؟ فرمود: آن را که به امر پیامبر باید قرآن را به او بدهم وصی من و برتر از همه خلقان فرزندم حسن است، سپس آن را به فرزند

دیگرم حسین خواهد داد، سپس به همین ترتیب به فرزندان حسین خواهد رسید تا اینکه آخرین ایشان در حوض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شود، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است و هیچ یک از دیگری جدا نخواهد شد. و این را بدان که معاویه و پسرش پس از عثمان به خلافت رسند، و پس از آن دو هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری تا دوازده رهبر گمراهی و ضلالت به حکومت رسند، همانها که پیامبر در رؤیا دید که از منبرش بالا رفته و امت را به قهقری و عقب بر میگردانند، ده تن آنان از بنی امیه اند و دو تن از ایشان همانها هستند که اساس این عمل زشت را پی ریزی نمودند، و گناه این دو تن در روز قیامت برابر با گناه تمام امت است». این حدیث طولانی را از آن جهت عرض کردم که عنایت داشته باشید که حقیقت حاکمیت علیعلیه السلام چیزی است ماوراء رأی مردم هرچند آن مرد الهی به بهترین نحو حقوق مردم را رعایت می کرد ولی این بدین معنی نیست که در نظام حکومتی آن حضرت ظلمی واقع نمی شد هنر شیعیان آن بود که متوجه بودند رویکرد حکومتی آن حضرت در مسیر دفع ظلم است و آنچه که بنده در کلیت نظام اسلامی می بینم همین رویکرد است و ما نباید فریب دشمنانی را بخوریم که با طرح ضعفها و ظلمها بخواهند ما را از کلیت انقلاب مأیوس کنند و به چیزی غیر از انقلاب اسلامی و رهبری ولایت فقیه متوجه نمایند که در آن صورت به آنچه از آن می خواستیم فرار کنیم گرفتار خواهیم شد. موفق باشید